

سلفی‌گرایی در خاورمیانه و شبه‌قاره و تأثیرات آن بر استان سیستان و بلوچستان ایران

اصغر طحان^۱، زینب آقاعبداله‌ئی^۲

^۱ کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال

^۲ کارشناسی مدیریت، دانشگاه علمی کاربردی

چکیده

پس از انقلاب ۱۹۷۹ میلادی (۱۳۵۷) در ایران تحولات سیاسی منطقه سنی نشین جنوب شرق ایران را باید در چارچوب پیچیده‌ای از تضادها و کنش‌های متقابل مولفه‌های داخلی و خارجی شناخت. نخست، تبلیغات جریانات سلفی در این منطقه و برجسته‌ساختن هویت «سنی» در مقابل «شیعه»، و دوم عوامل منطقه‌ای از بیرون، که در دوران جنگ سرد شروع شده بود. پروسه تاریخی که از دوران جنگ سرد، رقابت ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی، شروع شد، گسترش تضادهای مذهبی- سیاسی را، که با عنصر قومی نیز در آمیخته است، در منطقه سنی‌نشین سیستان و بلوچستان تسهیل کرد. درهمین رابطه اما در بعد منطقه‌ای‌اش تحولات داخلی افغانستان و پاکستان و نیز رقابت‌های منطقه‌ای بین عربستان سعودی و ایران نقش اساسی بازی کرده‌اند. همچنین، می‌توان مولفه‌های دیگری چون ترانزیت مواد مخدر، خشکسالی، توسعه‌نیافتگی ساختاری، بی‌کاری گسترده و امثالهم را نیز مورد بررسی قرار داد که البته مجال دیگری می‌طلبد. ظهور جریانات سلفی در مناطق خاورمیانه و شبه‌قاره، به‌ویژه پاکستان، و همچنین مناطق بی‌ثبات همجوار جمهوری اسلامی ایران به خصوص در جنوب شرق باعث دغدغه‌ها و نگرانی‌های استراتژیک شده‌اند. به طوری که در صورت اهمال حکومت مرکزی می‌تواند سبب تهدید علیه امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران باشد. در این ارتباط در پژوهش حاضر، متغیرهای عوامل ناامنی در منطقه مورد کاوش قرار گرفته است هدف این پژوهش، مطالعه عوامل ناامنی در ابعاد داخلی و خارج و به‌ویژه تأثیرات بنیادگرایی و سلفی‌گرایی در استان سیستان و بلوچستان است. همچنین سعی شده تأثیر این عوامل مورد مطالعه و تحلیل قرار گیرد و به این سؤال مهم پاسخ داده شود که دامنه‌ی نفوذ و تأثیر این جریانات تا چه حد بوده است.

واژه‌های کلیدی: سلفی‌گرایی، بنیادگرایی، استراتژی، امنیت ملی، خاورمیانه و شبه‌قاره.

مقدمه

رادیکالیسم اسلامی و تروریسم در منطقه خاورمیانه امروزه بدل به یک چالش جدی برای دولت‌ها در این منطقه شده است. این رادیکالیسم اسلامی را باید در دوران جنگ سرد و اشغال افغانستان از جانب شوروی، به نحوی بارز در این منطقه شروع به شکل گیری نمود و در عین با حمایت غرب مأمون و بستری را برای جذب و رشد گروه‌های رادیکالی اهل سنت سایر مناطق فراهم نمود که نهایتاً در دهه بعد خود را در غالب گروه‌هایی چون القاعده نشان داد که با رشد و حمایت‌های موجود به چالشی جدی برای غرب و دولت‌های مستقر پیرامونی تبدیل شد. گروه‌هایی چون القاعده با استفاده از وضعیت نامساعد برخی کشورهای جهان اسلام و عرب به سبب دول دست نشانده و خودکامه و نیز خواست توده‌ها و جوانان برای اعتراض و مبارزه با شرایط موجود با ارائه افکار رادیکال به جذب نیروها و گروه‌های همسو در منطقه پرداختند و توانستند این نیرو و خواست را در مسیر نادرست و در راستای اهداف متحجرانه و رادیکال خود قرار دهند و نهایتاً با دست زن به حملات گسترده تروریستی در امریکا و اروپا قدرت خود را نشان دادند.

حضور این گروه‌ها در کشورهای همجوار ایران اما چندان بی پیامد نبود و به سبب حضور اقلیت اهل سنت در منطقه سیستان و بلوچستان و نیز ژئوپلیتیک این استان شرایط را برای تاثیرگذاری این گروه‌ها بر اهل سنت ایران و این منطقه فراهم ساخت که این پدیده در نوع خود بر امنیت ملی ج. ا. ایران تاثیرگذار است. گروه‌های افراطی اهل سنت با دست یازیدن به حرکت‌های ایذایی و بعضاً تروریستی متأثر از رادیکالیسم منطقه تلاش نمودند تا ضمن به چالش شیدن حکومت به اهداف و خواست‌های نامشروع خود نیز دست یابند که در این بین شهروندان نیز از این اقامات در امان نماندند و تروریسم در این منطقه نیز بسیاری را قربانی نمود.

استان سیستان و بلوچستان به سبب شرایط خاص خود بسیار حایز توجه است. به سبب عوامل متعددی از جمله توسعه ناموزون مناطق مرکزی و پیرامونی در ایران به عاملی بدل گشت تا میزانی از نارضایتی در این منطقه وجود داشته باشد. بررسی شرایط اجتماعی- اقتصادی، سیاسی این منطقه در راستای خنثی نمودن رادیکالیسم منطقه و گروه‌های افراطی بسیار راهگشا خواهد بود.

پیشینه و ادبیات پژوهش

موضوع مقاله‌ی پیش رو بحثی است که در این حوزه از بداعت و تازگی برخوردار است و در خصوص این معضله (رشد رادیکالیسم اهل سنت و تاثیر آن بر اهل سنت ایران) کمتر پژوهشی صورت گرفته است و با توجه به اهمیت و تازگی موضوع علاوه بر مشکل قلت منابع می‌طلبید که شاخصه‌های تحقیق به نحوی جداگانه بررسی و مورد بحث قرار گیرد.

گسترش رادیکالیسم افراطی در کشورهای همسایه (پاکستان و افغانستان) که علاوه بر تاثیرگذاری بر گروه‌های رادیکال سنی منطقه سیستان و بلوچستان، حمایت و پناه برای عمل را نیز برای این گروه‌ها فراهم می‌سازد از یک سو و نیز ژئوپلیتیک خاص استان سیستان و بلوچستان و وضعیت اجتماعی - اقتصادی آن به سبب توسعه‌ی ناموزون از دیگر سو و تاثیر مستقیم آن بر امنیت ملی ضروری ساخت تا هر یک از این عوامل به صورتی جداگانه بررسی و در تحلیلی جامع در پی ارائه راهبرد برآمد.

مرتضی توکلی و کاظم تاجبخش در مقاله خود (کاظمی و تاجبخش، مطالعات راهبردی، ۱۳۸۴) ضمن بررسی اجمالی مفهوم سرمایه اجتماعی، سطح توزیع این مولفه را در منطقه‌ی سیستان بررسی نموده‌اند. نویسندگان در این پژوهش از روش مشاهده میدانی بهره گرفته و از همین روی به داده‌های قابل اطمینانی دست یافته‌اند و همین امر یکی از نقاط قوت این پژوهش تلقی می‌گردد. توکلی و تاجبخش برآنند که با عنایت به روند گسترش رشد مناطق شهری در شرق کشور خصوصاً سیستان و بلوچستان، یکی از مولفه‌های امنیت پایدار در این منطقه در حال نضج و نمو است. از سوی دیگر این پژوهش‌گران بر این عقیده هستند که فرودستهای ژئوپلیتیک استان ایجاب می‌کند که اندیشه‌ی رشد مناطق شهری با تخلیه روستا توأم نباشد و

در غیر این صورت این وضعیت نه تنها به تامین امنیت پایدار در استان کمک نمی‌کند بلکه با ضرورت‌های ژئوپلیتیک هم منافات خواهد داشت.

مقاله‌ی تحولات ژئوپلیتیکی دهه‌ی پایانی قرن بیستم و تاثیر آن بر امنیت ج. ا. ایران از محمد حیدری و حمیدرضا محمدی به بررسی تاثیر دگرگونی‌های ژئوپلیتیکی دهه‌ی گذشته بر امنیت کشور می‌پردازد. (حیدری و محمدی، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ۱۳۸۶) این مقاله از حیث پرداختن به تحولات سیاسی در دو کشور همسایه شرقی یعنی افغانستان و پاکستان که منجر به رشد و غلبه‌ی رادیکالیسم در این مناطق شده است، بسیار حایز اهمیت می‌باشد. نویسندگان ضمن بررسی الگوها و روندهای رشد رادیکالیسم اسلامی (نوعاً اهل سنت) در این کشور به بررسی اجمالی تاثیر این تحولات بر امنیت ملی ج. ا. ایران نیز پرداخته‌اند و در این میان استان سیستان و بلوچستان را به لحاظ بافت هویتی و قومیتی و نیز همجواری با دو کانون رادیکالیسم اسلامی در سال‌های اخیر واجد اهمیت فراوان در این راستا می‌دانند. بخش اعظم مقاله‌ی مذکور به تأثیرات فروپاشی نظام دوقطبی بر امنیت ج. ا. ایران و راهکارهای تامین در فضای سیاسی - امنیتی پس از جنگ سرد می‌پردازد و بخشی نیز به پتانسیل‌های داخلی موثر در امر امنیت‌زدایی از مولفه‌های اختصاص یافته است.

مهدی کاظمی و غلامرضا زمانیان در مقاله خود با عنوان وضعیت توزیع درآمد در مناطق روستایی استان سیستان و بلوچستان به بررسی سرانه درآمدی خانوار پرداخته‌اند. عامل فقر علاوه بر آن که فی ذات پیامدها و تبعاتی را در یک جامعه به همراه دارد در محیطی چون استان سیستان و بلوچستان علاوه بر ایجاد نارضایتی زمینه را برای رشد رادیکالیسم و بروز نارضایتی در این جوامع فراهم می‌نماید و لذا این بررسی از این روی بسیار حایز اهمیت بوده و شناخت و بررسی وضعیت درآمد این مناطق، فقر و نیز راهکارها و رابدها برای کاهش شکاف اجتماعی - اقتصادی با توجه به تأثیرات آن بر امنیت ملی ج. ا. ایران بسیار راه گشا خواهد بود.

همچنین در ارتباط با مسأله بنیادگرایی و رشد رادیکالیسم اسلامی نیز تاکنون مقالات و کتب متعددی به رشته تحریر درآمده است.

کتاب تروریسم شناسی تالیف علی عبدالله خانی یکی از این کتب است که به بررسی مسئله تروریسم و ریشه‌های آن در اندیشه‌های اهل سنت و اندیشه‌های شیعه پرداخته است و در عین بررسی دو کانون رادیکالیسم در افغانستان و پاکستان به عنوان کشورهای همسایه ایران به پیامدهای آن برای امنیت ملی ایران قلم زده است.

مقاله‌ی بنیادگرایی اسلامی و خشونت به قلم مهدی عباس زاده فتح آبادی در همین راستا و به منظور درک مفهوم تروریسم و رابطه‌ی آن با خشونت انجام یافته است. نویسنده ضمن توجه به تحولاتی که رادیکالیسم اسلامی در طول حیات خویش پشت سر گذاشته است، بر آن است که این سیر دگرگونی‌ها منجر به افراطی‌تر شدن این مفهوم شده است. نویسنده در ادامه به ریشه‌ها و اصول بنیادین رادیکالیسم اسلامی (غالباً اهل سنت) و افراد و شخصیت‌ای موثر در شکل‌گیری آن پرداخته و همچنین سیر گرایش آن به خشونت را نیز مطمح نظر قرار داده است. مقاله عمدتاً با تاکید بر قرائت اهل سنت از مفاهیم و آموزه‌های اسلامی تدوین یافته و از همین جهت به منظور بررسی رادیکالیسم اهل سنت در پژوهش حاضر بسیار مفید و حایز اهمیت خواهد بود.

در کنار این آثار کتب و مقالات دیگری نیز به این موضوع بطور تلویحی پرداخته‌اند که عمدتاً بسیار کلی بوده و بدون نگاه به دوره و برهه‌ای خاص این موضوع را مورد بررسی قرار می‌دهند.

اسلام سیاسی، بنیادگرایی و سنت‌گرایی

ذیلأً به بررسی جریان بنیادگرایی اسلامی و سنت‌گرایی در اسلام می‌پردازیم و از رهگذر قیاس این دو جریان فکری در پی تبیین بنیادگرایی اسلامی و اندیشه‌های گروه‌هایی چون القاعده بر می‌آییم. اشغال افغانستان توسط شوروی در سال ۱۹۷۹ نقطه عطفی در تحركات سیاسی و جهادی بنیادگرایان به شمار می‌آمد و موجب به وجود آمدن خشونت‌های فرقه‌ای در دوره‌های بعد شد؛ به طوری که بعد از یازدهم سپتامبر به دلیل هدف قرار دادن قدرت‌های بزرگ، مورد توجه جدی قرار گرفت.

بنیادگرایی اسلامی، سکولاریسم را رهاورد تمدن جدید و غرب می‌داند و گسترش آن را در دنیای اسلام، محصول فعالیت و تلاش کشورهای استعمارگر غربی معرفی می‌کند؛ از این رو بر پیوند دین و سیاست تأکید می‌کند. رادیکالیسم اسلامی از منظر غرب به طرفداران دخالت ارزش‌های دینی در عرصه سیاسی نگاه می‌کند و دارای یک عملگرایی وسیع می‌باشد و می‌توان معادل بنیادگرا دانست. این جریان‌ها همان‌طور که ذکر شد بر مفهوم جهاد بیش از دیگر مناسک دینی تأکید کرده و هیچ‌گونه انفعالی را بر نمی‌تابند. اسلامگرایی، اگر چه بر پیوند دین و سیاست تأکید می‌کند، جریان یکپارچه‌ای در کنار این جریان‌ها نیست. سنت‌گرایان اگر چه تشابهاتی با جریان بنیادگرا دارند، لکن دارای تفاوت‌های اساسی با آن می‌باشند و می‌توان آن‌ها را به دلیل توجه به جوهر دین و بر نتافتن صرف ظواهر دینی با بنیادگرایان متفاوت دانست.

بنیادگرایی و مدرنیته

اگر چه هر دو جریان، ضد مدرنیته هستند، اما بنیادگرایان، اصولاً از حقیقت مدرنیته غافلند و تأمل جدی در باب مبادی و نتایج آن نمی‌کنند. آن‌ها معتقدند در دوره مدرن، انحراف دینی و اخلاقی پیدا شده است. تلقی بنیادگرایان همانند مواجهه اولیه کاتولیک‌ها با دوره مدرن بود که منجر به صدور فتاوایی از جانب پاپ لئوی سیزدهم شد. به عبارت دیگر نسبت آن‌ها به مدرنیته مشخص نیست. از طرفی، مدرنیته را شیطانی می‌دانند، از سوی دیگر از ثمرات کامل آن بهره می‌برند؛ در حالی که سنت‌گرایان، مدرنیته را مسأله مهمی درخور اعتنای جدی و بلکه بررسی آن را از ضروریات زندگی این دوره می‌دانند.

بنیادگرایی و کنش سیاسی

بنیادگرایان وقتی سخن از دین می‌گویند، مرادشان ایدئولوژی مبتنی بر شریعت است و وقتی شریعت می‌گویند عمدتاً اقامه حدود مورد نظرشان است و مهمترین اصل دین را امر به معروف و نهی از منکر می‌دانند؛ نه در مقام دلالت بر خیر و خیرخواهی، بلکه در مرحله یدی لسانی. اما در سنت‌گرایی، درک جدیتری نسبت به نظر و عمل دینی وجود دارد. از این رو سنت‌گرایان هم اهل سلوک و هم اهل جهاد بوده‌اند (nasr, 1987, 61)

بنیادگرایی از همان ابتدا با خشونت و ترورهای وسیع پیوند خورد و پس از دهه ۹۰ میلادی به صورت خشونت‌های فرقه‌ای جلوه‌گر شد که به آن پرداخته می‌شود. بنیادگرایی اسلامی و ظهور تروریسم و خشونت فرقه‌ای غرب و شرق عربی، اشاره به دو حوزه عمده جریان اسلامگرایی سیاسی در جهان عرب دارد که سایر کشورهای عربی را تحت تأثیر خود قرار داده است. این دو حوزه، یکی مصر است که در بخش غربی جهان عرب واقع شده است و دیگری عربستان سعودی که در بخش شرقی آن قرار دارد. هر دو کشور در طول سال‌های سده ۲۰ شاهد ظهور گسترده عناصر اسلامگرا بوده و بر سایر جریانهای اسلامگرایی عربی تأثیر گذاشته است.

بنیادگرایی و خشونت در سه دوره، نمود بیشتری به خود گرفته است: یکی در پایان دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ که گروه‌های اسلامگرایی غرب عربی با استفاده از آثار سید قطب به رادیکالیسم اسلامی و استفاده از خشونت علیه رژیم‌های عرب متمایل شده بودند. دوره دوم در پایان دهه ۱۹۸۰ که گروه‌های اسلامگرایی مصری به اقدامات خشونت بار فیزیکی و ترور مقامات حکومتی مصر و درگیری‌های خشونت‌بار خیابانی با نیروهای امنیتی این کشور دست زدند. دوره سوم پس از روی کار آمدن طالبان در افغانستان و کاربرد خشونت‌های گسترده از سوی آن‌ها و نیز از سوی نیروهای اسلامگرایی غیرافغانی حامی آن‌ها نظیر القاعده، علیه نظامیان و غیرنظامیان امریکایی که در حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱ به اوج خود رسید. (احمدی، ۱۳۸۴، ۳۵-۳۲)

به طور کلی با توجه به تاریخ پر فراز و نشیب ۷۰ ساله جنبشهای اسلامی از شکل‌گیری اخوان المسلمین تا عصر حاضر می‌توان سه نوع اقدامات خشونت‌بار را از یکدیگر متمایز کرد:

۱. خشونت‌های واکنش؛ ۲. خشونت ایدئولوژیک؛ ۳. خشونت فرقه‌ای .

نوع اول در پایین‌ترین و نوع سوم در بالاترین درجه سلسله مراتب قرار دارد. نوع اول در واکنش به اقدامات سرکوب‌گر تروریسم اسلامی؛ افسانه یا واقعیت حکومت‌ها در ۱۹۴۰-۱۹۶۰ صورت گرفته است. نوع دوم، خشونت سازمان یافته است که برای

سرنگونی رژیم‌های سیاسی در ۱۹۶۰-۱۹۸۰ به کار گرفته شده است. نوع سوم خشونت هم به لحاظ اهداف مورد نظر و هم به لحاظ دامنه تلفات، بسیار گسترده‌تر از آن‌ها بوده است و مردم عادی نیز هدف عملیات خشونت‌بار گروه‌های اسلامی تندرو قرار گرفته‌اند. (همان، ۴۰-۳۹)

تعصب وهابیون نسبت به برتری عقاید خود و تکفیر دیگران در جزیره العرب و اطراف آن و هم چنین نسبت به تشیع، نمود قابل توجهی دارد. آن‌ها تشیع را نه تنها بدعت در اسلام می‌دانند، بلکه در صدد نابودی و کشتار شیعیان و اماکن شیعه نیز بر آمده‌اند. هجوم وهابیون در پایان سده ۱۸ و اوایل سده ۱۹ به مکان‌های مقدس شیعه در عراق و کشتار و تخریب مزار امامان شیعه، عملیات خشونت‌بار گروه‌های وهابی پاکستان (سپاه صحابه) علیه شیعیان در سال‌های ۱۹۹۰ و ۱۹۸۰، کشتار دیپلمات‌های جمهوری اسلامی ایران در مزارشریف افغانستان (۱۹۹۷) و سایر اقدامات گروه‌های تحت تأثیر ایدئولوژی وهابی، نمونه‌هایی از اعمال خشونت فرقه‌ای در دوران کنونی است. حوادث دو دهه آخر سده بیستم از یک سو، و توان مالی و تبلیغاتی دولت عربستان و پاره‌ای از دول دیگر عربی که حامی وهابیت بوده است از طرف دیگر، باعث گسترش عقاید وهابی به سایر نقاط جهان اسلام شد. با این همه نمی‌توان توان مالی عربستان و گروه‌های وهابی را تنها عامل گسترش نفوذ فرقه‌گرایی خشونت‌طلب در منطقه دانست؛ چرا که در گذشته، این نوع خشونت مشاهده‌پذیر نبوده است.

گروه‌های افراطی خشونت‌گرای مسلمان منطقه مغرب عربی، که در اوایل دهه ۱۹۹۰ به افغان‌های عرب معروف شدند، در این خشونت‌ها مؤثر بودند. افغانستان در سال‌های بعد از ۱۹۸۵ شاهد حضور برخی از رادیکال‌ترین چهره‌های جنبش‌های اسلامی مغرب عربی نظیر عبدالرحمن عزام، رهبر شاخه رادیکال اخوان المسلمین اردن، ایمن الظواہری، مرد شماره یک سازمان الجهاد مصر، و همچنین طلعت فؤاد قاسم، رهبر تندروی گروه الجماعة الاسلامیه مصر بود که دارای سازماندهی بالایی بودند و از طرف دیگر در شرق عربی با حضور وهابیون عربستان سعودی و چهره‌هایی نظیر اسامه بن لادن و یاران او موجب تلفیق و ترکیب دیدگاه‌های ایدئولوژیک و مهارت‌های سازمانی شد. هدف تمامی این گروه‌ها کمک به جهاد مسلمانان افغانستان علیه شوروی بود. در جهاد مسلمانان افغانستان علیه شوروی جنبش‌های رادیکال مغرب عربی، مهارت‌های سازمانی و تشکیلاتی خود را در اختیار اسلامگرایان سعودی قرار دادند. این اسلامگرایان از طریق نفوذ گسترده مالی خود توانستند دیدگاه‌های تند وهابی و فرقه‌گرایی خود را وارد چهارچوب ایدئولوژیک جریان اصلی اسلامگرایی کنند. از طرف دیگر، حضور برخی از گروه‌های تندرو اسلامگرای متمایل به وهابیت، نظیر سپاه صحابه پاکستان و گروه‌های کشمیری در پیشاور و نقش مدارس جهادی وابسته به مکتب دیوبندی در خشونت‌های فرقه‌ای مؤثر بود. (همان، ۴۶-۴۹)

بنیادگرایی و چشم‌اندازهای استراتژی امنیت ملی

استراتژی امنیت ملی ناظر بر دو مقوله است: استراتژی ملی و امنیت ملی. هنر و علم به کار بردن قدرت ملی برای دستیابی به مقاصد ملی در تمام شرایط و از جمله زمان جنگ و صلح استراتژی ملی نام دارد. در ادبیات سیاسی رایج کلاسیک واژه‌ی استراتژی ملی از منظر سخت‌افزار نظامی مورد توجه بوده و به هنر و فن سرداری اطلاق می‌گردید. (تاجیک، ۱۳۸۱، ۴۷) امروزه با رویکردی کلان، سایر مولفه‌های قدرت نیز در تعریف استراتژی ملی داخل گردیده و به نحوی از انحاء در تبیین مفهومی و کارکردی آن ایفا نقش می‌کنند. به دیگر سخن در چارچوب استراتژی ملی؛ استراتژی کلی سیاسی که به مسایل سیاست داخلی و سیاست بین‌الملل ارتباط پیدا می‌کند، استراتژی اقتصادی که بازتاب خارجی و داخلی خود را به منصفی ظهور می‌رساند و بالاخره استراتژی نظامی ملی؛ همراه با استراتژی‌های گوناگون دیگر وجود دارند. (کالینز، ۱۳۷۰، ۲۳)

هر یک از این عناصر، یا تأثیر مستقیم و فوری بر امنیت ملی دارد یا آن را به طور محدود تحت تأثیر قرار می‌دهند. در مقابل، رابرت آزگود از منظری متفاوت به توسعه‌ی مفهومی و حوزه‌ی مطالعاتی استراتژی تأکید کرده و بر آن است که: «در حال حاضر باید استراتژی نظامی را به عنوان یک طرح کلی برای استفاده از ظرفیت قهریه و مسلحانه و در ارتباط با ابزارهای اقتصادی، دیپلماتیک و روانی قدرت تعریف کرد که به بهترین نحو ممکن سیاست خارجی را با ابزار آشکار، پنهان و ضمنی حمایت و پشتیبانی می‌کند». (تاجیک، همان، ۴۸) بنا بر نظر آزگود به یک معنا می‌توان استراتژی ملی را ناظر بر تمامی

مولفه‌های قدرت یک نظام دانست. برخی از اندیشمندان حوزه‌ی مطالعات استراتژیک نیز در ارائه‌ی تعریفی از استراتژی ملی، نگاه خود را معطوف به منافع، اهداف، ارزش‌ها و امنیت ملی کرده‌اند و از این رهگذر، بهره‌گیری بهینه از هرگونه ابزار و مؤلفه‌ی قدرت (داخلی و خارجی) را که ناظر بر مقولات فوق باشد را استراتژی امنیت ملی نامیده‌اند.

همان‌گونه که پیشتر نیز گفته شد یک رکن استراتژی ملی، در بردارنده امنیت ملی است. ماهیت و ساخت پیچیده امنیت مانع تعریفی جامع و قابل پذیرش عموم از آن می‌شود. اما چنان که بری بوزان می‌گوید: «تلاش برای روشن کردن اهداف سیاست امنیتی ایجاب می‌کند که تعریفی از مفهوم امنیت داشته باشیم». بر همین اساس در حوزه‌ی ادبیات معطوف به امنیت نیز با طیف وسیعی از تعاریف مواجه هستیم؛ برای نمونه هافمن امنیت را «حمایت یک ملت از حمله فیزیکی و مصنوع و محفوظ نگاه داشتن فعالیت‌های اقتصادی آن از جریان‌ات ویران کننده بیرونی می‌پندارند» و یا ولفرز که در دو بعد عینی و ذهنی امنیت را فقدان تهدید نسبت به ارزش‌ها و فقدان هراس از این که چنین ارزش‌هایی مورد هجوم واقع شوند تعریف می‌کند. (ماندل، ۱۳۷۱، ۹۲-۹۱) همچنین شورای امنیت ملی آمریکا که در این مورد چنین می‌انگارد: «امنیت ملی به مثابه اهدافی است که برنامه‌ریزان امنیت ملی سعی در به دست آوردن آن‌ها دارند تا جهانی را بنا کنند که در آن ارزش‌های ملی امن باشند. ارزش‌های ملی می‌باید به وسیله ایجاد محیط داخلی و خارجی مناسب حفظ گردند». هدف اصلی سیاست امنیت ملی حفظ امنیت کشور است؛ به معنای تداوم در فعالیت‌های زیر:

ادامه‌ی توسعه زندگی داخلی بدون دخالت خارجی یا تهدید دخالت قدرتهای خارجی

پیشرفت رفاه مردم به وسیله ترویج یک نظم جهانی که ضمن آن بتوان به توسعه صلح آمیز و منظم دیگر کشورها کمک نمود و از تجربیات و تواناییهای آنها حداکثر منفعت را برد (U.S Council of N. Security)

به هر حال فصل مشترک این تعاریف و طیف وسیعی از کاربردهای مفهومی در حوزه‌ی ادبیات امنیتی، ناظر بر همین تعریف از امنیت است که امنیت در بعد عینی فقدان تهدیدات نسبت به ارزش‌ها، منافع و اهداف؛ و در بعد ذهنی فقدان هراس از این امر که بنیان‌های ملی ارزش‌ها، منافع و اهداف (مورد هجوم) فیزیکی یا غیر فیزیکی واقع شوند، را مورد سنجش قرار می‌دهد. پس بنابراین در تعریف استراتژی امنیت ملی می‌توان چنین انگاشت: استراتژی ترجمان همان اهداف و منافع ملی کشورهاست و بر همین مبنا تعیین منافع ملی و اولویت‌بندی آن از عناصر سازنده‌ی استراتژی محسوب می‌شوند. بر اساس نگرش معطوف به بقا، امنیت در راس منافع ملی قرار دارد و از این رو رابطه را با استراتژی برقرار می‌کند، بنابراین استراتژی امنیت ملی چارچوبی رسمی برای تشخیص و تعیین اهداف و منافع ملی محسوب می‌گردد. (سلیمانی، ۱۳۸۹، ۹۰)

زمینه‌ها و عوامل واگرایی درون استانی

۱. نظام طایفه‌ای، پایگاه اجتماعی بلوچ

وجه مشترک زندگی اجتماعی بلوچ‌ها نظام ایلی بوده است. در این استان و خصوصاً منطقه‌ی بلوچستان «ذات» یا به عبارت دیگر اصل و نسب عمده عامل تعیین کننده‌ی پایگاه اجتماعی افراد و گروه‌هاست. هویت یک فرد در ساختار اجتماعی سنتی این منطقه وابسته به ذاتی است که در آن متولد شده است و زندگی می‌کند به طور کلی می‌توان ادعا کرد که هر فرد بلوچ از هنگام ورود به احتمال واجد یک وابستگی ذهنی نسبت به ذاتی مشخص است که در نتیجه‌ی آن هیچ گاه خود را تنها و بی کس احساس نمی‌کند. (www.mp.o.ir)

اساس شکل گیری ذات، خون مشترکی است که در رگ‌های افراد وابسته به آن، جریان دارد. و نتیجه‌ی آن شکل گیری تعصب طایفه‌ای است. دلبستگی و تعصب طایفه‌ای به نحوی در میان بلوچ‌ها عمیق است که خوش نامی و بدنامی، پیروزی و شکست، راستی و ناراستی فرد در امور گوناگون، پیش از آن که برای او سبب سربلندی و سرافکندگی باشد، در کارنامه‌ی خانوادگی ذات ثبت می‌گردد. فرودستان جامعه برای حفظ خود در شرایط دشوار زندگی، ناگزیر هستند تا به یکی از ذات‌های بالا دستی وابسته باشند، تا زیر چتر حمایت آنان قرار گیرند.

برابری و برادری اصل پذیرفته شده‌ی ذات است. در بلوچستان همه‌ی افراد عضو یک ذات یکسان و برابر بوده و کسی نسبت به دیگری برتری و مزیت ندارد، مگر در مواردی که فرد یا افرادی در کسب وجه‌ای پسندیده برای ذات بکوشند و یا باعث از میان رفتن آبرو و حقیقت ذات خود شوند. در این صورت دسته‌ی نخست مورد احترام و گروه دوم مورد نفرت و انزجار ذات خویش قرار می‌گیرند. (کاویانی، ۱۳۸۹، ۲۳۰)

ازدواج در این منطقه درون گروهی است. البته در مواردی ذات‌های برتر با یکدیگر ازدواج می‌کنند. غلامان، در زاده‌ها و استاها، ذات‌های پایین جامعه‌اند. ذات‌های فرادست می‌توانند با زنان ذات‌های پایین ازدواج کنند، ولی عکس این موضوع امکان‌پذیر نیست. همبستگی و انسجام کلی ذات نتیجه‌ی پیوستگی درونی ذات است. چنین همبستگی و پیوستگی به اندازه‌ای استوار و قوی است که اگر اختلافی درون ذات رخ دهد، بیگانگان حق دخالت و اظهار نظر ندارند.

باید توجه داشت که هیچ یک از این هویت‌های طایفه ای خود را از دیگران کمتر نمی‌داند و هر ذات برای خود اصل و تباری برتر و بالاتر از دیگران قائل است که نتیجه‌ی آن کینه توزی و تعارضات هویتی میان طوایف است. بر این مبنا می‌توان ادعا کرد که تحت چنین شرایطی اتحاد و انسجام در چنین اجتماعی دور از انتظار است. (غراب، ۱۳۶۳، ۱۸-۱۵)

۲. قانون گریزی و واگرایی نسبت به حکومت

واگرایی نسبت به حکومت مرکزی و قانون گریزی بطور کلی نوعی گسست ارزشی در زمینه‌ی قواعد و الگوهای قانونی است که نظم بیرونی جامعه را برقرار می‌کند. به دیگر سخن واگرایی نسبت به حکومت نوعی بیگانگی نسبت به مشروعیت قوانین حقوقی در میان افراد جامعه و بویژه میان کسانی است که در تشکلهای سنتی سیاسی و عشایری خود پرورش یافته‌اند. واگرایی از حکومت مرکزی گرچه به نوعی از بحران‌های ارزشی نشأت گرفته است، اما منحصراً می‌تواند زمینه‌ساز و موجب این دست بحران‌ها نیز باشد. به این ترتیب که نپذیرفتن و مقبول نبودن قوانین حقوقی و قضایی در جامعه، باعث می‌شود اختلافات خارج از چارچوب قانونی حل و فصل شوند و در نتیجه میان حکومت قانونی و اقتدار سنتی نوعی تضاد و تعارض بوجود می‌آید که به واگرایی دامن زده و بحران پیش گفته را تشدید می‌نماید. (payambaloch.com)

تحت این شرایط و وجود احساس واگرایی در بین جامعه، افراد به جای آن که در دادگاه یا مراجع قانون به حل و فصل اختلافات و دعاوی خود بپردازند، از مشورت و چاره جویی ریش سفیدان استعانت جسته و یا خود به حل مسئله یا معضل اقدام می‌کنند در چنین شرایطی پر واضح است که هر گونه دخالت و یا مقاومت از سوی نیروهای امنیتی، پلیس و سایر مراجع ذی صلاح، نوعاً با بی تفاوتی و حتی گاهی با مخالفت مردم روبرو می‌شود از دیگر سو، تجربه نشان داده است که با در هم شکستن ساختارهای سیاسی، نظام سلسله مراتبی و هرم قدرت نیز دستخوش تغییر شده و ضمن تحمل آسیب‌های جدی کارکردهای سنتی خود را نیز از دست می‌دهد. تداوم چنین وضعیتی ناتوانی مردم در حل مسائل و اختلافاتی محلی و حتی کم اهمیت را تشدید می‌نماید. (عزتی، ۱۳۸۰، ۴۷)

بطور کلی ساختار اجتماعی در بلوچستان به دلیل پایداری و مقاومت ساخت طایفه‌ای و بافت اجتماعی، ساختاری سنتی و بسته است. می‌توان ادعا کرد که بسته ماندن جامعه ی بلوچی، ریشه در عواملی چند گانه و پیچیده دارد: ماهیت ویران کننده‌ی تهاجمات، ساختار اقتصادی منطقه، قشر بندی اجتماعی، ساخت قدرت و بالاخره باورهای سنتی مردم بلوچ. (غراب، همان، ۲۱)

ساخت طایفه‌ای و ذات محوری از جمله ویژگی‌های اصلی جمعیت بلوچستان بوده است. در چنین زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی، میزان پذیرش و مقبولیت دستورها و فرمان‌های روسای طوایف و مولوی‌ها از حاکمیت و دستورات حکومتی بیشتر است. بدیهی است که چنین وضعیتی از نفوذ حکومت و کارگزاران حکومتی در میان مردم کاسته و در نتیجه مردم فقط در حوادث بزرگ و نزاع های قبیله‌ای به دادگاه مراجعه می‌نمایند. (قالیباف، ۱۳۷۵، ۸۰) گاهی در چنین ساختاری، اختلافاتی پدید می‌آید که حل آن به شیوه‌ای که طرفین دعوی تمکین کنند، قدرتی فراتر از حکومت را می‌طلبد؛ زیرا بافت اجتماعی و سنت‌های موجود در آن منطقه به اندازه‌ای قوی و ریشه‌دار است که روش‌های قانونی و حاکمیتی حل اختلاف به درگیری و نزاع بیشتر منجر می‌گردد. در این هنگام معمولاً سرداران و ریش سفیدان محلی، نقش رهبران محلی را بازی کرده و عهده دار

قضاوت مردمی می‌گردند. اصولاً حل اختلافات متأثر از نفوذ چشمگیر این ریش سفیدان محلی انجام می‌شود که جایگاه و منزلت والایی نزد مردم دارند. پشتوانه‌ی گزینش ریش سفیدان و سرداران به اندازه‌ای وزین است که بارها توانسته طوایف و زندگی اجتماعی را از شرایط بحرانی خارج سازد انتخاب ریش سفیدان نیز عمدتاً موروثی و تابعی از شایستگی، کاردانی، ایمان و شناخت قوانین شرع و نفوذ وی در طایفه می‌باشد. (کاوایی، ۱۳۸۹، ۲۳۲)

بنابر آمار موجود به رغم بالا بودن جرایم بزهکاری بویژه در بخش قتل های مسلحانه، نهادهای امنیتی استان سیستان و بلوچستان تنها موفق به کشف ۳۱ درصد از این جرایم می‌شوند؛ چرا که پلیس از بسیاری قتل‌ها آگاه نمی‌شود و مسئله در قالب نظام طایفه‌ای و ریش سفیدی حل و فصل می‌شود (شبابی، ۱۳۸۶، ۵) به واقع امر می‌توان چنین انگاشت که طوایف بلوچ ضمن گریز از نظام بوروکراتیک، با رجوع، اعتماد و پذیرش مطلق ساختارهای سنتی حل ستیز در مقابل نهادهای حقوقی مدرن و رسمی حکومتی که نتیجه‌ی شکل‌گیری و حضور دولت مدرن در کشور هستند؛ سنت‌های دیرین خود را حفظ می‌کنند. (غراب، همان، ۲۱)

بطور تاریخی می‌توان گفت دست کم در ایران پس از اسلام، بلوچستان نقش یک ناحیه یکپارچه با هویت فراگیر بلوچی - که توانسته باشد خاستگاه و منشأ تحولی اساسی در تاریخ کشور باشد - نداشته است. ساکنان اغلب پراکنده‌ی این منطقه، بارها شاهد پیدایش و فروپاشی حکومت‌های مرکزی بوده‌اند که به دلیل دور بودن از مرکز قدرت سیاسی، کمتر به امنیت و اداره‌ی امور آنان توجه می‌کرده‌اند، از این رو ناچار بودند امور محلی خود را با شرایط گفته شده اداره کنند. مسئله‌ای که پژوهشگران کمتر به آن توجه کرده‌اند، این است که منتفعان از این وضعیت (خوانین، سردارها و مولوی‌ها) از رهگذر حل و فصل منازعات و بعضاً با همکاری مقامات حکومتی محلی از ماندگاری و پایداری این ساختار سنتی، از منافع بالایی برخوردار می‌شوند. همچنین قوانین در جامعه بلوچی، به دلیل دفاع در برابر تهاجمات مکرر که طی تاریخ می‌دیده‌اند، از قداست معنوی بیشتری برخوردار می‌شدند. برخی از آن‌ها قهرمانان مردم بلوچ بوده‌اند که در برابر بیگانگان ایستاده و حتی کشته شده‌اند.

۳. روحانیون اهل سنت؛ مولوی‌ها

همان‌گونه که بیشتر نیز گفته شد، نخبگان مذهبی بلوچ یعنی مولوی‌ها در مسایل سیاسی، فرهنگی و مذهبی بلوچستان نقش عمده‌ای ایفا می‌کنند. آنان تا پیش از انقلاب اسلامی و دوران تسلط سرداران طوایف و خوانین بلوچستان در سلسله مراتب اجتماعی و طبقاتی منطقه، جایگاه درجه‌ی دوم و سوم داشتند، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، حکومت انقلابی جدید، سرداران طوایف و خوانین را از سلسله مراتب قدرت سیاسی - اداری کنار زد و این در حالی بود که الگوی نوین مدیریتی جایگزین الگوی مدیریتی پیشین نشد. لذا با توجه به ماهیت انقلاب اسلامی و عمده رهبران آن، مولوی‌ها جایگزین سرداران فعال نظام مدیریتی گذشته شدند، که با روحیات حکومتی انقلابی جدید سازگارتر می‌نمود. به این ترتیب و از آن پس مولوی‌ها از قدرت و نفوذ بالایی برخوردار شده و حلقه‌ی واسط میان ساکنان جنوب شرق کشور و حکومت جدید شدند. مهمترین شهر اهل سنت در این منطقه زاهدان است که حوزه‌ی علمیه‌ی آن در نزد اهل سنت کشور از جایگاه و اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در این حوزه علاوه بر طلاب بلوچ برخی از طلاب اهل سنت کرد و ترکمن و همچنین افغان‌های مهاجر به فراگیری علوم دینی مشغول هستند.

مولوی‌ها نزد مردم و مسئولین محلی منطقه و استان از جایگاه بالایی برخوردار هستند همین جایگاه و منزلت موجب شده تا مردم در مواقع خاص (به لحاظ سیاسی) به ویژه انتخابات از آنان تبعیت کنند. چنین عواملی در کنار منزلت آنان، سبب شده است تا مقبولیت مولوی‌ها نزد مردم به مراتب بیش از مقبولیت حاکمیت بوده و جایگاه اجتماعی ایشان نیز فراتر از جایگاه علمی‌شان باشد. برای مثال در سال‌های اخیر بارها اتفاق افتاده که مولوی‌ها از زاهدان به دیگر شهرهای استان رفته‌اند تا به حل و فصل اختلافات طوایف بپردازند این ویژگی نشان دهنده‌ی قدرت نفوذ آنان در برابر دیگر نخبگان بلوچ همچون سردارها، خوانین و دانش‌آموختگان دانشگاهی است حتی شماری از اهل سنت فارسی زبان استان خراسان (جنوبی و رضوی) خود را در ارتباط با مولوی‌ها تعریف کرده و از آنان پیروی می‌نمایند. (شبابی، همان، ۱۲)

۴. وضعیت اقتصادی

ضعف ظرفیت‌های محیطی استان، دوری از مرکزیت سیاسی، قرار نگرفتن در مسیرها اصلی ارتباطی شمال - جنوب کشور، همسایگی با مناطق فقیرنشین و توسعه نیافته‌ی دو کشور افغانستان و پاکستان، پایین بودن ضریب امنیتی استان، نابرابری در توزیع فرصت‌ها در سطح ملی، اشتغال بسیاری از لایه‌های اجتماعی در حوزه اقتصاد پنهان، قاچاق مواد مخدر و کالا، مهاجرت به کشورهای عرب کرانه‌ی خلیج فارس و بالاخره بیکاری گسترده در استان، از جمله مواردی هستند که کلیت امور اقتصادی استانی را متأثر می‌سازند. بر پایه‌ی آمار مستخرج از سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی این استان، در سال ۱۳۷۵ نرخ بیکاری استان ۹ درصد بوده است که در سال ۱۳۸۵ به ۲۷ درصد افزایش یافته است. (کاویانی، ۱۳۸۹، ۲۳۳)

به علت ضعیف بودن بنیان‌های اقتصادی استان در جذب و به کارگیری نیروی جوان و بیکار و همچنین وجود زمینه‌های اشتغال پنهان، بسیاری از افراد به پدیده‌ی قاچاق روی آورده‌اند قاچاق در این معنا الزاماً معطوف به مواد مخدر نیست بلکه بخش عمده‌ی قاچاق استان در حوزه‌ی مواد سوختی و هیدروکربنی قرار می‌گیرد. به هنگام عبور از کنار پاسگاه‌های مرزی انبوهی از وسایل حمل این مواد در کنار پاسگاه‌ها انبار شده که عموماً از آن مرزنیان است و توسط پلیس ضبط شده‌اند. منشاء این امر نیز عمدتاً به تفاوت بهای سوخت در ایران و کشورهای افغانستان و پاکستان باز می‌گردد. هر چند با سهمیه‌بندی بنزین از تیر ماه ۱۳۸۶، سپس هدف‌مندی یارانه‌ها و ایجاد محدودیتهایی در توزیع آن، مرزنیان همچون گذشته نمی‌توانند بنزین را قاچاق کنند. اما با عنایت به فقدان زیر ساخت‌های لازم در تأمین معیشت آنان، به هر حال افزایش دیگر اشکال قاچاق و یا تشدید قاچاق مواد مخدر دور از انتظار نخواهد بود.

همچنین با توجه به مجاورت استان با منطقه معروف به مثلث طلایی که از گسترده‌ترین مناطق تولید مواد مخدر جهان به شمار می‌رود و همچنین نقش ایران به عنوان بازار مصرف و نیز ترانزیت در رابطه با مواد مخدر، جایگاه استان در این فرایند بهتر آشکار می‌گردد. برای نمونه بیش از ۸۰ درصد مورفین کشف شده در سطح جهان در ایران بوده است. (نمک شناس، ۱۳۸۴، ۱۰۱)

نگاهی گذرا به کالاهای موجود در بازارهای استان نشان می‌دهد که اکثر این کالاها غیر ایرانی و نوعاً پاکستانی و چینی هستند. دلیل عمده‌ی این وضعیت نیز باید در ارزانی کالاهای پاکستانی و چینی هزینه‌ی بالای انتقال کالا از دیگر نقاط کشور به استان و ضعف مدیریت بازارچه‌ها خلاصه می‌شود مجموع این شرایط باعث شده تا بسیاری از بازارچه‌های مرزی وارد کننده‌ی این کالاها شوند. در استان سیستان و بلوچستان که فرایند توسعه بر بخش‌های بازرگانی و ترانزیت تأکید کرده و جهت گیری آن نیز با هدف توسعه خدمات بازرگانی در برنامه‌ریزی‌ها تعریف می‌شود؛ حجم بالای نقدینگی حاصل از فعالیت‌های پنهانی اقتصادی، به دلیل ناتوانی بخش‌های مولد در جذب سرمایه، این درآمدها دوباره در چرخه‌ی فعالیت‌های نامشروع جریان می‌یابد. (اسفندیاری، ۱۳۸۳، ۲۲)

از رهگذر ارزیابی مجموعه قوانین و مقررات موجود و عملکرد بازارچه‌های استان می‌توان چنین استنباط نمود که اهداف اشتغال و جلوگیری از قاچاق کالا و ورود مواد مخدر، تأمین امنیت و ساماندهی اقتصادی تجارت در مرزهای شرقی استان برآورده نشده‌اند.

مهمترین دلیل این وضعیت نیز عبارتند از:

- نبود قوانین مناسب در تعیین وظایف مشخص برای بازارچه‌های مرزی، ضعف چارچوب‌های مشخص اداری بازارچه‌ها، به همراه اعمال نظرهای شخصی و غیر کارشناسانه که تنگناها و محدودیت‌هایی را بر بازارچه‌های مرزی تحمیل نموده است.
- فقدان یا کمبود زیر ساخت‌ها، امکانات و تسهیلات رفاهی که رکود فعالیت‌های اقتصادی متنوع (تولیدی، توزیعی و خدماتی) را در پی داشته است.

- وجود مشکلات گمرکی در خصوص محدودیت‌های صادراتی و وارداتی این نقیصه نیز به خودی خود سبب فعالیت بیشتر شبکه‌ی قاچاق کالاها در کنار بازارچه‌ها شده است.
 - بی‌ثباتی برنامه‌های اقتصادی و دیدگاه‌های معطوف به سیاست‌های تجارت خارجی در هر سه کشور جمهوری اسلامی ایران، افغانستان و پاکستان (میرشکار، ۱۳۸۶)
- در کنار این واقعیت؛ در مورد آمار و ارقام بیکاری در استان نیز می‌توان ادعا کرد که از عوامل موثر بر بالا بودن نرخ بیکاری استان، وجود بیش از ۴۰۰ هزار کارگر تبعه‌ی افغان در استان است. این جمعیت در خوش‌بینانه‌ترین صورت، دست کم ۱۰۰ تا ۱۵۰ هزار فرصت شغلی پایدار را اشغال کرده‌اند. (شیخ زاده، ۱۳۸۵، ۱۳۱) با این حال باید در نظر داشت که بسیاری از نخبگان بلوچ سیاست‌های اقتصادی جمهوری اسلامی را تابعی از سیاست‌های کلان (قومی - مذهبی) در نظر گرفته و بر این مبنای رفتار جمهوری اسلامی را در واگذاری پروژه‌های اقتصادی تبعیض‌آمیز تلقی می‌کنند.
- از منظر درآمدی نیز ۱۰ درصد درآمد بلوچ‌ها از طریق بازارچه‌های مرزی، ۳۰ درصد از طریق کشاورزی (عمدتاً سنتی و تا حدودی نیمه صنعتی)، ۳ تا ۵ درصد از رهگذر ورود سرمایه‌ی افرادی که خارج از کشور (پاکستان و کشورهای عرب حاشیه‌ی خلیج فارس) مشغول به کار هستند، بخشی نیز از امور خدماتی و اداری و درصد بیشتر باقی مانده حاصل قاچاق سوخت و مواد مخدر است. این در حالی است که منابع غیررسمی و محلی بیش از ۸۰ درصد و حتی در مواردی تا ۹۰ درصد درآمد بلوچ‌ها را از قاچاق مواد مخدر می‌دانند. در آن منطقه مواد مخدر فقط یک منبع درآمد یا راهی برای تأمین معیشت نیست. بلکه ابزار قدرت است که از طریق آن حاشیه توانسته فاصله‌اش را با مرکز حفظ کنند. (همان، ۱۷۴) نتیجه آن حکومت نتوانسته است با ایجاد زیر ساخت‌های اقتصادی، بلوچستان را به بدنه‌ی اقتصادی ملی پیوند دهد که پیامد آن شکل‌گیری اقتصادی مستقل، مزاحم و زائد بر کلیت اقتصاد کشور بوده است.

۵. منطقه‌ی سیستان

ناحیه‌ی سیستانی به دلیل بافت زبانی و مذهبی و همچنین زادگاه اسطوره‌ها و حماسه‌های کهن ایرانی و نمادهای مورد استناد ملی‌گرایی ایرانی در تعامل و هم‌خوانی ساختاری درون‌متنی با متن مسلط قرار داشته است. با استقرار نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، تعامل مذکور به دلیل همانندی فرهنگی با اکثریت زبانی و مذهبی ملی باعث شد تا اجتماع بلوچ از مشارکت در مدیریت محلی و کشوری طرد شوند. تداوم چنین وضعیتی، روند به حاشیه راندن جامعه‌ی اهل سنت بلوچ را تشدید کرده است. برخی نگرش‌های رادیکال نسبت به بلوچ و بلوچستان سبب شده است تا آنان از فرایند مشارکت و برخورداری از فرصت‌های ملی و محلی - دست کم در مقایسه با سیستانی‌ها - به دور بمانند. بی‌تردید بخشی از این مفروض در ارتباط با منافع صاحبان و هم‌آواران این نگرش تبیین می‌شود براساس چنین نگرشی بلوچ‌ها به علت سنی بودن، داشتن گرایش‌های واگرایانه، دشمنی و ضدیت با شیعیان، داشتن تمایلات وهابی‌گرایانه، پشتیبانی مالی از سوی کشورهای بیگانه بویژه عربستان و اقدام به قاچاق مواد مخدر قابل اعتماد نیستند. (شیخ زاده، ۱۲۲)

دست کم پس از انقلاب اسلامی، عمده مشاغل و مصادر اداری - اجرایی استان در اختیار سیستانی‌ها قرار گرفت و بلوچ‌ها عملاً در مدیریت محلی و برخورداری از فرصت‌های محدود استان کم نصیب ماندند. واقعیت آن است که به رغم جمعیت ۷۰ درصدی بلوچ‌های استان، اکثریت کارکنان ادارات را سیستانی‌ها در اختیار دارند. تداوم این وضعیت علاوه بر نارضایتی بلوچ‌ها نسبت به حکومت مرکزی، ستیز پان‌سیستانی‌ها و بلوچ‌ها را نیز در پی داشته است. یکی از جلوه‌های بروز این نارضایتی را در متن گفتگوی عبدالملک ریگی، سرکرده‌ی گروهک تروریستی جندالله، در کشنار دستگیرشدگان سیستانی رویداد تاسوکی می‌توان دید.

۶. مشارکت سیاسی

بنیادهای زیستی منطقه، فقر، طایفه‌گرایی، دوری از جریان تحولات فکری- فرهنگی سده‌ی معاصر، برداشتهای سلفی از آموزه‌های اسلامی، ضعف برنامه‌های عمرانی، همسایگی با نواحی فقیر نشین دو کشور توسعه نیافته‌ی افغانستان و پاکستان، ناهمگونی مذهبی با اکثریت و ضعف بسترهای حضور و مشارکت اهل سنت کشور در امور سیاسی، اقتصادی و ... که منشأ آن عمدتاً حاصل و بر آیند ضعف مبانی ملت سازی و مردم سالاری است، نقش مهمی در ضعف مشارکت بلوچ‌ها داشته است. در کنار این امر نباید فراموش کرد که حکومت مرکزی هم نشان داده است که در سپردن امور محلی به خود بلوچ‌ها هنوز اعتماد کافی را ندارد. با آن که بیش از ۷۰ درصد جمعیت استان بلوچ است؛ از مجموع ۱۴ استاندار سیستان و بلوچستان از ابتدای حیات جمهوری اسلامی ایران تاکنون تنها یک بلوچ سنی مذهب سرپرستی موقت استانداری را به مدت ۶ ماه بر عهده داشته است. از ۱۳ نفر دیگر، ۱۲ نفر غیر بومی و یک نفر نیز از سیستان بوده است.

بنابراین به نظر می‌رسد دو دسته عوامل محلی و ملی توأمان بازدارنده‌ی حضور حداکثری بلوچ‌هاست به واقع امر عوامل محلی به گونه‌ای عمل کرده‌اند که تاریخ هیچ‌گاه به یاد ندارد عنصر فرهنگ بلوچی در قالب یک هویت ناحیه‌ای فراگیر نمود یافته و کلیت کشور و یا دست کم شرق کشور را متأثر از خویش سازد؛ چه رسد به این که در تحولات بزرگ درون جامعه‌ی ایرانی مشارکت جوید و خود را در سرنوشت جامعه‌ی ایرانی شریک بداند.

یکی از عوامل مهم زمینه‌ساز پیوستگی و همبستگی اجتماعات انسانی، احساس هراس مشترک از عامل مشخصی است. بلوچستان در گذر تاریخ یا مستقیماً مورد یورش و تهاجم بوده و یا نقش گذرگاه رسیدن به هند را بازی کرده است. اما این تهاجمات مکرر به جامعه‌ی بلوچ، به قوام و همبستگی آنان منتهی نشده بلکه موجب فروپاشی و گسیختگی بیش از پیش آنان شده است. (براهویی، ۱۳۷۸، ۱۸۴)

اما به رغم همه‌ی نقاط ضعفی که برای همبستگی و مشارکت بلوچ‌ها بر شمرده شد، نمی‌توان گفت با تحولات یک صد سال اخیر در قالب فناوری اطلاعات و ارتباطات، افزایش سطح و میزان سواد و آگاهی مردم، فرهنگ بلوچ کاملاً ایستا مانده است. تحلیل محتوای نتایج انتخابات‌های پس از انقلاب تاکنون نشان می‌دهد که ساکنان استان عمدتاً به کسانی توجه کرده که دارای رویکردی عمل گرایانه بوده و در برنامه‌های خود به نحوی حقوق اهل سنت را مد نظر داشته‌اند. در سطح استان نیز کسانی نتوانسته‌اند در انتخابات مجلس توفیق یابند که به نوعی حمایت و پشتیبانی مولوی‌ها را به دست آورده باشند. در انتخابات شوراها نیز وضعیت دقیقاً به همین سان است. نتیجه‌ی کلی آن که انتخابات مختلف در استان نشان می‌دهد که بلوچ‌ها در صورت فراهم بودن شرایط رقابت سالم و مبتنی بر حضور حداکثری توان کسب بیشترین شمار آراء را با توجه به اعلام پشتیبانی مولوی‌ها از چهره‌های خاص، دارند. از این رو مقوله‌ی توزیع قدرت در صورت فراهم بودن زمینه‌های مشارکت، ابعاد مردمی تری خواهد یافت.

نیروهای مداخله‌گر خارجی در استان

۱. دولت‌های منطقه

مداخله خارجی در بلوچستان اساساً از رویدادهای پاکستان و افغانستان و نیز ماهیت روابط میان ایران و کشورهای عربی حاشیه‌ی خلیج فارس و پیرامون آن سرچشمه می‌گیرد. نمونه‌ای از تأثیر درگیری‌های منطقه‌ای در طرح مسئله‌ی قومیت در بلوچستان ایران را می‌توان در روابط ایران و عراق پس از روی کار آمدن حزب بعث در سال ۱۹۶۸ مشاهده نمود. این جذب فعالانه از روسای طوایف ناراضی و نخبگان تحصیل کرده‌ی بلوچ که به سیاست‌های شاه معترض بودند پشتیبانی می‌کرد و بلوچ‌ها را در ایجاد سازمان‌های سیاسی یاری می‌داد کشورهای عرب در مجموع به طرح و تبلیغ اندیشه‌ای پرداختند که خاستگاه نژادی بلوچ‌ها را به اعراب منتسب می‌نمود. حامیان عرب امیدوار بودند یک هویت مشخص عرب- سنی را در برابر اکثریت فارس - شیعی برای بلوچ‌ها ایجاد کنند. نویسندگان عرب در آن سال‌ها بر آن بودند که با ارائه‌ی شواهدی مبتنی بر

عرب بودن بلوچ ها نظریه‌ی آریایی بودن آنان را زیر سوال برده و بی‌اعتبار سازند. (احمدی، ۱۳۷۸، ۶۱) آن ها ضمن ابراز تأسف از این که بلوچ ها زبان عربی خود را فراموش کرده‌اند، اذعان می‌داشتند که بلوچ ها هنوز بسیاری از عناصر هویت فرهنگی و مذهبی عربی خود را حفظ نموده‌اند.

پس از انقلاب اسلامی نیز نگرانی رژیم های محافظه کار عرب از تمایلات فزاینده‌ی بینادگرایی اسلامی و صدور انقلاب اسلامی ایران علت اصلی علاقه‌ی آن ها به مسئله‌ی بلوچ بود. پشتیبانی عراق از بلوچ های ایران پس از توافق و صلح میان ایران و عراق، همانند دیگر حمایت های ابزار گرایانه‌ی سیاسی پس از جنگ تحمیلی پایان یافت. به دنبال توافق آتش بس میان دو کشور، اکثر اعضای سازمان های سیاسی فوق الذکر به شیخ نشین های عرب حاشیه‌ی خلیج رفتند. (همان، ۶۳)

۲. بلوچ های پاکستان

کشور پاکستان با جمعیتی بیش از ۱۷۵ میلیون نفر براساس خرده نواحی عمده‌ی فرهنگی به چند واحد سیاسی - اداری با عنوان ایالت تقسیم می‌شود: ایالت بلوچستان با ۴۸ درصد مساحت این کشور در سال ۲۰۰۸ دارای جمعیتی افزون بر ۱۰ میلیون نفر یعنی حدود ۶ درصد جمعیت کل پاکستان است. (www.cia.gov.f.book) قریب به ۶۰ درصد از مجموع جمعیت بلوچ ها در پاکستان ساکن‌اند. حدود ۷۷ درصد جمعیت این ایالت در روستاها ساکن بوده و یا زندگی نیمه کوچ نشینی دارند. کمتر از ۱۰ درصد جمعیت این ایالت با سوادند و بر همین سیاق تنها ۱۰ الی ۱۵ درصد از کودکان و نوجوانان بلوچ از تحصیل برخوردارند. اکثر مردم ایالت بلوچستان اهل سنت و حنفی مذهب هستند. در بلوچستان پاکستان نظام طایفه‌ای و تسلط سردارها بر همه‌ی شئون طوایف بلوچ سنت بسیار پایداری است. سردار قبله همه‌ی امور را در دست دارد و تنها سخن همتایان خود توجه می‌کنند در این منطقه، پست حکومتی، سرمایه و آموزش اهمیت ندارد. مردم آن جان، مال و وجود خود را امانتی در دست سردار می‌دانند. سرداران تمام ابزار آسایش و زندگی را در اختیار دارند. با این وصف، شرایط زندگی در بلوچستان بسیار دشوار است. ۷۵ درصد مناطق بلوچستان آب، برق، تلفن و راه ندارند. روستاهایی در بلوچستان وجود دارد که اهالی آن به کلی با ابزار تمدن مدرن بیگانه‌اند. روابط حکومت با سرداران بلوچ نیز به آسایشگاه های آنان محدود است. این سرداران حتی از بحران های بلوچستان طی سال های ۱۹۵۸، ۱۹۷۳، ۱۹۸۴، ۱۹۹۰ و ۲۰۰۵ بهره‌ی سیاسی برده‌اند.

پاکستان را اساساً پنجابی ها اداره کرده و به بلوچ ها چندان روی خوش نشان نمی‌دهند. این امر زمینه ساز کاهش روحیه‌ی همبستگی ملی شده و به گونه‌ای که بلوچ ها به صورت شهروندان درجه دوم نگریسته می‌شوند. بی‌سوادی، فقر و ناتوانی حکومت پاکستان در رسیدگی به امور مناطق بلوچ نشین سبب شده است تا این ایالت عقب مانده‌ترین ایالت پاکستان باشد، و همین موضوع خشم و بخش بلوچ ها را به دنبال داشته است. وجود چنین زمینه‌هایی باعث پیدایش جنبش های ناحیه‌گرای سیاسی شده که درگیری مسلحانه‌ی ماری در فاصله‌ی سال های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۷ یک نمونه از آن است. ناسیونالیسم بلوچی با توجه به جایگاه راهبردی بلوچستان در نزدیکی اقیانوس هند و دریای عمان، این ناحیه را پاکستان را تهدید می‌کند. (world marker, 1997, 88) ناحیه گرایان بلوچ در پاکستان دهه‌ها است که علیه دولت مرکزی پاکستان می‌جنگند آنان خواهان استقلال سیاسی بیشتر و نیز سهم بیشتری از درآمدهای حاصل از منابع طبیعی منطقه‌ی خود، بویژه گاز هستند.

روزنامه‌ی «حب» در نواحی که ملی گرایانه بلوچ سکونت دارند، نفوذ زیادی دارد بسیاری از سردمداران ملی گرای بلوچ پاکستان از طریق این روزنامه خواستار توجه بیشتر به زبان و ادبیات بلوچی در ایران می‌شوند. (حافظنیا و کاویانی، ۱۳۸۵، ۳۲) اساساً ناحیه گرای بلوچ بیش از هر چیز خود را در برابر گرایشات قوی اسلام گرای محلی و حکومت می‌بیند اسلام‌گرایان مولوی به قومیت و زبان اعتقادی ندارند و تا جایی به قومیت بلوچ اهمیت می‌دهند که نص و سنت آن را مجاز شمرده باشد. در غیر این صورت، پرداختن به مسایل خارج از متن حرام تشخیص داده شده است. برای نمونه یکی از نمادهای هر ناحیه موسیقی محلی آن است. این در حالی است که روحانیون و مدارس متأثر از آموزه‌های دیدبندی آن را حرام می‌دانند.

۳. بنیادگرایی و سلفی‌گرایی

رادی‌کالیسم و بنیادگرایی اسلامی نوعی شیوه‌ی تفکر و ایدئولوژی سیاسی است که برداشتی حداکثری از دین داشته و آن را قادر به حل همه‌ی معضلات و گرفتاری‌های بشر می‌داند. این جریان فکری نسبت به توانایی خرد و دانش بشری تردید دارد و بر این باور است که آن‌ها قادر نیستند زنگی سعادت آمیز بشر را کاملاً تأمین کنند. از این رو آدمی برای نیل به سعادت و خیر می‌باید تن به حاکمیت خداوند سپارد و او را در سرنوشت خویش دخیل بداند. دخالت خدا و کمک گرفتن از او نیز چیزی جز پذیرش قوانین و اجرای احکام شریعت الهی در زندگی نیست. احکامی که هم روشن، پایدار و عادلانه هستند و هم به سهولت در منابع دینی یعنی قرآن و سنت قابل دسترسی و اجرا هستند.

بنیادگرایی اسلامی به منظور رهایی از عقب ماندگی و وضع ناگوار کنونی آن‌ها و نیز فهم درست و کامل اسلام، خواهان بازگشت به اسلام راستین است. این بازگشت و رجعت به اصول و مبانی ضرورتی گریز ناپذیر می‌باشد؛ چه بنیادگرایان اسلامی باور دارند اسلامی که هم اکنون در جوامع مسلمان رایج است، اسلام حقیقی نیست و با اسلام راستین عصر پیامبر (ص) فرهنگ‌ها فاصله دارد. بنیادگرایی اسلامی عمل گرا و مبارزه جوست؛ زیرا برقراری حاکمیت الهی و پایان دادن به وضع غیر اسلامی جوامع را مستلزم فعالیت، کوشش و جهاد فرض می‌کند. (خسروی، ۱۳۸۵، ۱۱)

شبه قاره هند را خاستگاه بنیادگرایی اسلامی دانسته‌اند که منشأ آن نیز به ستیز میان مسلمانان و هندوها و به طور مشخص به جریان شکل‌گیری کشور پاکستان (در برابر هندوهای ناپاک) باز می‌گردد. مکتب دیوبندی اساس بسیاری از افکار و پندارهای بنیادگرانه را تشکیل می‌دهد. خشونت در اجرای حدود شریعت، تعصب و جزمی‌نگری، تصویب و دنیا‌گریزی و بالاخره ضدیت با تشیع از ویژگی‌های مهم انکار دیوبندی است. برای مثال طالبان در مقام سطحی‌ترین و بنیادگراترین برداشت از اسلام دانش‌آموخته‌ی چنین مدارس دینی متأثر از افکار دیوبندی بوده‌اند. (شیخ زاده، ۱۳۸۵، ۱۸۰)

بسیاری از مولوی‌های ایرانی گرایش‌های شبه قاره‌ای دارند شاید متأثر از آنان و بیگانگی مذهبی با طالبان بود که شماری از بلوچ-های ایرانی از حکومت طالبان در مقام اجرا کننده شریعت اسلام پشتیبانی کردند و حتی وارد نیروهای طالبان شدند که بعدها دستگیر و به ایران بازگردانده شدند. نتیجه آن که این بخش از ایران به دلیل یگانگی مذهبی با فراسوی مرز و نفوذ مولوی‌ها در ساختار سنتی توزیع قدرت در معرض جریان بنیادگرایی اسلامی قرار دارد.

الف) جنبش دیوبندی

جنبش دیوبندی و بنیاد دارالعلوم مرتبط با آن که در شهر دیوبند در استان اوتار پرادش هندوستان قرار دارد، در سال ۱۸۵۱ به مشابه جنبشی ضد استعماری در برابر سلطه‌ی غیر اسلامی انگلستان بر این کشور بنیان یافت. این بنیاد پس از دانشگاه الازهر قاهره بزرگترین مدرسه‌ی جهان اسلام است. مبانی جنبش دیوبندی عبارتند از: پاکسازی اسلام از عناصر «ناپاک»، آیین جهاد به مشابه یگانه راه مبارزه با کفر و شرک، شهادت به عنوان تنها مقصد زندگی و ضدیت و مبارزه با مذهب شیعه این آیین در مواردی با جنبش وهابیت همسان می‌نماید درست‌نظیر بنیادگرایان عربستان، دیوبندی‌ها نیز وظیفه‌ی خود را تبلیغ اسلام می‌دانند. دانش‌آموختگان دانشگاه دارالعلوم وظیفه دارند تعلیمات خود را نه تنها تاکنون هزاران مدرسه‌ی مذهبی در هند، پاکستان، افغانستان و آسیای مرکزی بنا شده است. تا به امروز ده‌ها هزار طلبه در دارالعلوم آموزش دیده‌اند. بسیاری از مجاهدان و رهبران بعدی طالبان از جمله خود ملا عمر، در این مدارس، در پاکستان آموزش دیده‌اند.

طالبان هر آنچه را در مکتب قرآن پاکستان آموخته بودند، با عادات و سنت‌های خود در آمیخته و حتی در تعصب و سخت‌گیری از عقاید وهابی دیوبندی نیز فراتر رفتند. (مارسدن، ۱۳۷۹، ۶۳) بخش عمده‌ی هزینه‌ی سنگین این اقدامات را عربستان سعودی فراهم می‌کند از آن گذشته عربستان با اعزام طلاب و مدرسان دینی سعی کرده تا نوعی همگونی میان آموزه‌های وهابی و دیوبندی ایجاد کند. فرقه‌ی وهابیت که در نیمه‌ی سده هجدهم پدید آمد و در پیوند با خانوادگی پادشاهی عربستان سعودی گسترش یافت امروزه در شبه جزیره عربستان، پاکستان و آسیای مرکزی نفوذ گسترده‌ای دارد. (هانتر، ۱۳۸۰، ۱۰۸)

ب) بلوچستان و بنیادگرایی

به طور کلی اکثریت مسلمانان اهل سنن حنفی مذهب هستند بخش‌های جنوب شرقی ایران که اکثریت جمعیت آن را بلوچ‌ها تشکیل می‌دهند نیز پیرو همین مذهب به شمار می‌روند پیوستگی سرزمینی پیروان اهل سنت حنفی در شرق و شمال ایران به پاکستان، هند، افغانستان و آسیای مرکزی کشیده شده است. با توجه به نقش مالی و علمی عربستان در مناطق پیش گفته و همسانی برخی آموزه‌های دیوبندی و وهابیت در به چالش کشیدن آموزه‌های تشیع، همواره یکی از نگرانی‌ها و دغدغه‌های کارگزاران نظام سیاسی و امنیتی ایران، نفوذ این افکار به درون کشور بوده است.

بسیاری از مولوی‌های بلوچ در خارج از کشور و در عربستان، هند و پاکستان تحصیل کرده‌اند با توجه به مطالب فوق در مورد آموزه‌های رایج در آنجا، طبیعی است که خواه ناخواه طلاب از تعالیم و ذهنیات موجود در خصوص تشیع متأثر شوند. ظاهراً از آن جا که سطح سواد و مدرکی که در عربستان به مولوی‌ها داده می‌شود بالاتر است نتیجه آن که بسیاری از طلاب و مولوی‌ها علاقه‌مند هستند که دوران تحصیل خود را در آنجا به اتمام برسانند به نظر می‌رسد مدارکی که در هند و پاکستان اعطا می‌شود، ارزش علمی معتبری ندارند. (کاوایی، ۱۳۸۹، ۲۴۰)

در افق ذهنی وهابیون، شیعیان با توجه به باورهایشان مشرک محسوب می‌شوند مولوی‌ها با توجه به اندوخته‌های علمی کشورهایی که در آن‌ها تحصیل کرده‌اند و نیز علمای مدعو پاکستانی جهت آموزش علوم دینی در بلوچستان ایران، بستر نفوذ آن افکار و آموزه‌ها را در شرق کشور فراهم می‌کنند. بنابراین، این بخش از کشور متناسب با زمینه‌هایی خاص بسیار ساده‌تر و آسان‌تر در جریان تعالیم بنیادگرایی مذهبی قرار می‌گیرد این زمینه‌ها بطور کلی عبارتند از:

- ۱- وجود اکثریت اهل سنت در شرق کشور و بویژه بلوچستان
- ۲- آزادی عمل وهابیون در پاکستان و نیز کشیده شدن نواحی بلوچ نشین ایران به خارج از کشور زمینه فعالیت و تبلیغات وهابیون را تسهیل می‌کند.
- ۳- فقر اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی و ناهمگونی مذهبی مرکز و پیرامون در ایران. تأثیر تبلیغات وهابیون مبنی بر این- که جمهوری اسلامی ایران یک نظام شیعی است نه یک حکومت اسلامی؛ سبب شده است تا اشار محلی به راحتی در قالب مذهب علیه نیروهای دولتی عمل کنند. (قالیباف، ۱۳۷۵، ۱۲۶)

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

توسعه نیافتگی و ضعف زیر ساخت‌های اقتصادی، فقدان مشارکت سیاسی در امور محلی و ملی، پیوند بخش عمده‌ای از معیشت ساکنان استان با قاچاق مواد مخدر، نوع رویکرد امنیتی مسئولان استان و کشور به بلوچستان، نقش مولوی‌ها در مناسبات طوایف و بی‌اعتنایی آنان به کارگزاری‌های حکومتی در حل و فصل معضلات، تأثیر آموزه‌های مدارس دینی برون مرزی در تشدید جو بدبینی میان تشیع و تسنن، تفاوت در برداشت‌های دو مذهب پیش گفته از آموزه‌های اسلامی در حرمت مواد مخدر و ... بلوچستان ایران را پذیرای شرایطی کرده که نتیجه نهایی آن، نارضایتی نخبگان محلی و عموم ساکنان آن منطقه بوده است که بی تردید با افزایش سطح سواد و آگاهی بلوچ‌ها، سطح توقع و انتظارات آنان ابعاد بیشتر فزاینده‌ای خواهد یافت و در صورت ناتوانی حکومت مرکزی در برآوردن این خواسته‌ها و تداوم شرایط نامطلوب کنونی، بحران ابعاد گسترده تری پیدا خواهد کرد.

مسئولان و کارگزاران محلی، ناآرامی و گسترش ابعاد بحران را محصول مهاجرت غیرقانونی به منطقه، تجارت مواد مخدر فراهم بودن اسلحه غیرمجاز و مرزهای قابل نفوذ استان دانسته‌اند. در واقع، خاستگاه اصلی ناآرامی‌ها را برون مرزی و نتیجه دخالت نیروهای بیگانه ذکر کرده‌اند، اما با توجه به گزاره‌های پیشین، نسبت دادن ابعاد و ریشه‌های بحران صرفاً به نیروهای برون مرزی، پاک کردن صورت مسئله است.

درگیری نیروهای امنیتی و پلیس با قاچاق مواد مخدر پیشینه‌ای طولانی داشته و به هیچ روی مسئله‌ای تازه ای نیست؛ اما وارد شدن گروه‌هایی با گفتمان مذهبی به صحنه‌ی درگیری با نیروهای امنیتی کشور و رخ دادن حوادثی نظیر تاسوکی و تداوم آن در آینده را باید سرآغازی بر اثر بخشی اندیشه‌های مذهبی رادیکال دانست که این اقدامات را تجویز می‌کند. بهره‌گیری این افراد از واژگان و اصطلاحات دینی و توجیه اقدامات خود تحت عنوان جهاد علیه جمهوری اسلامی و نیز ترتیب دادن سیمایی نظیر نیروهای طالبان و جهادی افغان و صحنه‌آرایی شبیه به القاعده هیچ تردیدی در مورد تأثیر آموزه‌های برون مرزی باقی نمی‌گذارد ابعاد چنین رویدادهایی به قدری بزرگ به نظر می‌رسد که علاوه بر گروه‌های بنیادگرای کشورهای منطقه بخشی از جمعیت اهل سنت ناحیه را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد.

استان سیستان و بلوچستان در مقام پهناورترین استان ایران، گستره‌ای کم‌آب، با اقلیمی خشک و سکونت‌گاه‌های پراکنده است. این استان چنان که پیشتر نیز گفته شد، از دو بخش سیستان در شمال با مشخصه‌ی زبان فارسی، مذهب تشیع و خاستگاه بسیاری از شخصیت‌ها و اسطوره‌های ایرانی با بخش‌های مرکزی و اکثریت ملت ایران دارای پیوندهای ژرف فرهنگی و تاریخی است. بخش بلوچستان در جنوب با ساخت جمعیتی طایفه‌محور، زبان بلوچی و مذهب اهل سنت حنفی قابل شناسایی است.

به طور کلی می‌توان گفت بلوچستان ایران فاقد بنیادهای هویتی فراگیر ناحیه‌ای است. (کاویانی، ۱۳۸۸، ۲۴۲) شکل‌گیری چنین شناسه‌ای در ساختار بسته و سنتی جامعه‌ی بلوچ، رویکرد امنیتی - نظامی سیستم‌های سیاسی - مباحث فرهنگی بلوچ، مخالفت مولوی‌ها (به مثابه حلقه‌ی واسطه جامعه‌ی بلوچ با حکومت) با ترویج تفکر غیر اسلامی بلوچ محور، پایین بودن سطح خود آگاهی و نفوذ اندک جریان‌های فکری و فرهنگی، حضور گسترده جریان‌های فکری - فرهنگی اسلام محور و احیاناً رادیکال و بنیادگرا که اصولاً با ایده‌ی متاهل با هویت‌های غیر اسلامی سازگاری ندارد، همگی به نسبت متفاوتی در عدم شکل‌گیری هویت ناحیه‌ای بلوچ محور در شرق ایران مؤثر بوده‌اند.

موارد فوق همچنین سبب شده است تا فرد بلوچ خود را عمدتاً مسلمان سنی حنفی مذهب تعریف کند تا بلوچ با خاستگاه زبان و تبار ایرانی. چنین تصویری از هویت خود سبب شده است تا جامعه‌ی بلوچ از نظر فرهنگی نوعاً در پیوند با کانون‌هایی باشد که مبلغ اسلام و مسلمان سنی حنفی مذهب می‌باشند. از آنجا که شبه قاره هند در مرزهای شرقی بلوچستان دست کم در مدت یک صد سال اخیر به شدت دستخوش تفکرات و اعمال جریان‌های اسلام گرای متأثر از برداشت‌های دیوبندی بوده است، بلوچ‌ها و نخبگان بلوچ، به‌ویژه مولوی‌ها را به ایجاد و حفظ پیوستگی هویتی با بیرون از ملیت ایرانی ترغیب نموده و در عین حال مرزهای استان نیز نتوانسته‌اند موجد یک ناحیه‌ی فرهنگی بلوچ گردند. نتیجه آن که مرزهای هویتی بلوچ‌ها گسسته به نظر می‌رسند. این گسستگی هویتی همراه نفوذ جریان‌های بنیادگرای مخالف با تعالیم شیعه، هزینه‌هایی سنگین به نحوه‌ی مدیریت کنونی استان تحمیل کرده است. اما چنین جریان‌هایی در برخورد با نفوذ فزاینده دستگاه‌های حاکمیتی (نظامی، امنیتی، اداری و اجرایی) با گرایشات شیعه محور منصف‌تر از آن هستند که در نقش چالش‌گر امنیت ملی و حتی محلی کشور ظاهر شوند. نتیجه آن که بحران ضعیف و البته دائمی و واجد ثبات باقی خواهد ماند.

به عبارت دیگر بحران مذکور نتیجه‌ی تعامل سه عامل فقر، ضعف بنیادهای مشارکت سیاسی و بنیادگرایی مذهبی است که خود بر خاسته از عوامل و زمینه‌های محلی، و فراملی است.

عوامل و زمینه‌های کنونی و تاریخی که در خلق و تداوم بحران مذکور واجد تأثیر بوده اند، عبارتند از:

- دور افتادگی نسبت به کانون‌های اندیشه و نمادهای مدنیت و فرهنگ مدرن معاصر.
- ناهمگونی مذهبی با بخش مرکزی و اکثریت شیعه مذهب کشور.
- وجود کویر لوت و بعد مسافت نسبت به مرکزیت سیاسی (تهران)
- مجاورت جغرافیایی و همگونی فرهنگی با درممانده‌ترین بخش‌های غربی جامعه‌ی شبه قاره (پاکستان) و افغانستان.
- ساختار توزیع قدرت درون اجتماع بسته و سنتی بلوچ با محوریت سردار یا خان.

- همراهی حاکمیت (از رهگذر حضور گسترده نظامی و انتظامی) با مخالفت مولوی‌ها در سرکوب و نفی جریان‌های ناحیه گرای بلوچ)
 - ضعف مبنای و روند مردم سالاری و پروژه ملت سازی در ایران و آماده نبودن ساختارها برای پذیرش نقش بلوچ‌ها.
 - کارکرد ضعیف زیر ساخت‌های اقتصادی، فرهنگی، بهداشتی و ... که به گرایش و اقبال مردم بلوچ به بلوچستان پاکستان منجر می‌گردد.
 - ضعف زیر ساخت‌های اقتصادی در تأمین امور اقتصادی و معیشتی مردم و گرایش آنها به سوی تجارت و کالای قاچاق و مواد مخدر.
 - کارد آموزه‌های دیوبندی در تشدید ستیز میان اقشار شیعه و سنی استان سیستان و بلوچستان.
- بنابراین می‌توان چنین تصور کرد که در وقوع رویدادهای بحران زای سیستان و بلوچستان سه عامل فقر، توسعه نیافتگی و انگاره‌های اسلام رادیکال با خاستگاه دیوبندی نقش اساسی و محوری دارند. هر یک از این عوامل عامل تشدید کننده‌ی دیگری و نهایتاً تداوم بخش بحران هر چند به شکل منقطع، مقطعی و ضعیف بوده اند. ضعف‌های بنیادی زیستی، فرهنگ طایفه محور، شیوه معیشت، همسایگی با دو بخش فقیر نشین غربی کشورهای افغانستان و پاکستان، قرار داشتن در موقعیت جغرافیایی دور از مرکز، تفاوت مذهبی با اکثریت شیعه کشور، فقدان و یا کمبود زمینه‌های لازم به منظور پذیرش مشارکت بلوچ اهل سنت در گستره مدیریت استانی و کشوری، عدم برخورداری یا حداقل برخورداری از شاخص‌های توسعه و نداشتن توجه شایسته به امور مذهبی بلوچ از سوی رسانه‌های استانی را باید از دیگر عوامل مؤثر بر این مسئله قلمداد نمود.
- در بحث از بنیادگرایی باید توجه داشت که رقابت دو کشور ایران و عربستان در گستره مسائل و آموزه‌های شیعه و سنی درون جهان اسلام و به ویژه در شبه قاره در تشدید تنش و ستیز میان گروه‌های اسلام گرا پیامدهای منفی بر امنیت جمهوری اسلامی ایران در مشرق کشور خواهد داشت. به سخت بهتر تأثیر تعالیم مذهبی اهل سنت دیوبندی که سازگاری چندانی با مذهب تشیع ندارد در اهل سنت منطقه باعث تشدید رویارویی ساکنان مناطق محروم استان با کارگزاری‌های حکومتی جمهوری اسلامی ایران در قالب نهادهای اداری، اجرایی، نظامی و امنیتی خواهد شد. به گونه‌ای که همین تعالیم و القانات ایستادگی قاچاقچیان مواد مخدر و گروه‌های بنیادگرایی مذهبی در برابر نیروهای امنیتی و انتظامی را توجیه می‌نماید.
- بلوچستان ایران به علت ضعف بنیادهای جغرافیایی، دور افتادگی نسبت به مرکز، وجود کویر لوت، ناهمگونی مذهبی، الگوی معیشت و نگرش طایفه محورانه از مسیر توسعه و فرایندهای مستلزم آن نظیر ملت سازی، جامعه پذیری سیاسی و ... به دور مانده است. بر مبنای داده‌های موجود و همان‌گونه که پیشتر شرح آن رفت، بلوچ‌ها هنوز هویت خود را براساس طایفه و مذهب تسنن تعریف می‌کنند.
- در تعامل با جهان خارج از طایفه‌ی بلوچ، مذهب حنفی و مولوی‌ها نقش اساسی دارند. چنین ویژگی‌هایی باعث شده است تا نخبگان بلوچ بتوانند از فرصت‌ها و پتانسیل‌های اقتصادی و زمینه‌های مشارکتی ملی و محلی بهره‌مند شوند. فقر که منشأ بنیادهای جغرافیایی و تعامل فرهنگ، اقتصاد و سیاست در گستره‌ی ملی و محلی است، در عدم رشد و توسعه‌ی این منطقه بسیار تأثیر گذار بوده است. فقدان توسعه یافتگی، فقر، قاچاق کالا و مواد مخدر، تعصبات مذهبی، نظام طایفه محور، دوری و پرهیز نسبت به کارگزاری‌های حکومتی همگی در ایجاد چالش مشروعیتی برای نظام سیاسی در این منطقه مؤثر بوده‌اند. از این رو می‌توان گفت تا هنگامی که هویت بلوچ ایرانی تبار و برخورداری از فرصت‌های ملی و محلی شکل نیابد وضعیت نامطلوب کنونی کماکان ادامه خواهد یافت.
- از منظر دیگر بر مبنای همه شاخص‌هایی که برای توسعه طراحی شده است؛ استان سیستان و بلوچستان پایین‌ترین سطح توسعه را به خود اختصاص داده است. براساس گزارش توسعه انسانی سال ۱۳۸۵، به تفکیک استان‌های کشور، استان مذکور با شاخص ۰/۶۳۰ کمترین شاخص توسعه انسانی (برآورد شاخص امید به زندگی، آموزش و درآمد) را در میان استان‌های کشور دارد. این وضعیت در بخش جنوبی استان، یعنی منطقه‌ی مکران حتی شدیدتر هم هست. این در حالی است که میانگین

شاخص توسعه انسانی ایران ۰/۷۹۱ است. شاخص توسعه‌ی انسانی که برآورد سه شاخص امید به زندگی، آموزش و درآمد است در استان تهران به ترتیب ۰/۷۷۶، ۰/۸۹۳ و ۰/۸۱۸ است (irna.ir).

براساس آمارهای رسمی نرخ بیکاری در استان پنج برابر بیش از نرخ میانگین کشوری است. نود درصد از ساکنان استان از اقشار آسیب‌پذیر هستند و ۴۵ درصد از این افراد نیز زیر خط فقر زندگی می‌کنند. (آسایش، ۱۳۸۹، ۲) بر پایه‌ی سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۸۵، پایین‌ترین میانگین نرخ باسوادی به استان سیستان و بلوچستان با ۶۸/۱ درصد تعلق دارد. همچنین استان مذکور بالاترین نرخ رشد جمعیت را طی ده سال اخیر به خود اختصاص داده که در حدود ۳/۴ درصد است. این در حالی است که نرخ رشد جمعیت کشور ۱/۶۱ درصد است. ۴۹٪ جمعیت یعنی قریب به نیمی از ساکنان استان کمتر از ۱۵ سال سن دارند. بالا بودن ضریب جوانی جمعیت، بالا بودن نسبت جمعیت روستایی، پایین بودن نرخ بی‌سوادی و بالا بودن نرخ کشور، از جمله شاخص‌ها و شناسه‌های مهم جمعیتی سیستان و بلوچستان به شمار می‌روند.

در زمینه‌ی بالا بودن نرخ رشد جمعیت و ناکامی طرح‌های کنترل جمعیت در استان سیستان و بلوچستان دیدگاه‌های مختلف و متفاوتی وجود دارد. از آن جمله می‌توان به عدم همراهی مولوی‌ها در مقام حلقه‌ی واسط و عنصر پیوند حاکمیت با بلوچ‌ها اشاره نمود. برخی از مسئولان استانی ناکامی طرح کنترل جمعیت را نوعی ابراز کسب امتیاز از حکومت مرکزی می‌دانند و بر این باور هستند که بلوچ‌ها بر آن‌اند که با تغییر اساسی نسبت جمعیت بلوچ به جمعیت سیستانی در واقع برای مسئولان ملی و استانی چالش ایجاد کنند. گروهی نیز پایین بودن سطح فرهنگ عمومی و کمبود مراکز بهداشتی و پزشکی را عنوان کرده‌اند. به هر حال بالا بودن نرخ رشد جمعیت استان، یکی از چالش‌های اساسی در حوزه‌های مختلف اداری، اجرایی، اقتصادی و امنیتی استان و به تبع آن کشور خواهد بود که تجدید نظر در مدیریت سنتی استان را ملزم می‌سازد. (واعظی، ۱۳۹۰، ۱۹۷)

منابع

۱. اطاعت، جواد (۱۳۷۶)، "ژئوپولیتیک و سیاست خارجی ایران" تهران، نشر سفیر
۲. احمدی، حمید (۱۳۷۸)، قومیت و قوم گرایی در ایران، نشر مرکز.
۳. اسفندیاری، مرضیه، بازارچه‌های مرزی استان سیستان و بلوچستان؛ مجله اقتصادی، شماره ۲۷ و ۲۸، آذر و دی ۱۳۸۳.
۴. افشار، ایرج، (۱۳۷۱)، بلوچستان و تمدن دیرینه‌ی آن، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۵. براهویی، نرجس، نگاهی به سرزمین و مردم بلوچستان، فصلنامه‌ی مطالعات ملی، سال یکم، شماره اول، ۱۳۷۸
۶. تاجیک، محمدرضا، «مقدمه‌ای بر استراتژی امنیت ملی ج.ا.ایران»، انتشارات فرهنگ گفتمان، تهران، ۱۳۸۱.
۷. جواد آملی، عبدالله، «حماسه و عرفان»، قم: نشر اسراء، ۱۳۷۳.
۸. حافظ نیا، محمد رضا و مراد کاویانی، نقش هویت قومی در همبستگی ملی (مطالعه‌ی موردی قوم بلوچ)، مجله پژوهشی علوم انسانی دانشگاه اصفهان، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۸۵
۹. حافظ نیا، محمدرضا، «اصول و مفاهیم ژئوپولیتیک»، مشهد: انتشارات پاپلی وابسته به پژوهشکده امیر کبیر، (۱۳۸۵)
۱۰. حسین بر، محمد عثمان، (۱۳۸۱)، ناسیونالیسم قومی و قومیت بلوچ در ایران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۱. حسینی، حسن، « طرح خاورمیانه بزرگتر (القاعده و قاعده در راهبرد امنیت ملی امریکا»، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳.
۱۲. خدایی، خان اوغلان، «کتاب امریکا ۷»، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۴.
۱۳. خسروی، غلامرضا، درآوردی بر بنیاد گرایی اسلامی، فصلنامه‌ی مطالعات راهبردی، شماره اول، بهار ۱۳۸۵.
۱۴. سالنامه‌ی آماری سیستان و بلوچستان؛ فصل اول، سرزمین و آب و هوا، سازمان مدیریت و برنامه ریزی سیستان و بلوچستان.
۱۵. سر شماری عمومی نفوس و مسکن، سالهای ۱۳۶۵، ۱۳۷۵، ۱۳۸۵.
۱۶. سلیمانی پورلک، فاطمه، «قدرت نرم در استراتژی خاورمیانه‌ای آمریکا»، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، ۱۳۸۹.
۱۷. سن، آمارتیا، «توسعه به مثابه آزاد ی»، ترجمه وحید محمودی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۲.
۱۸. شبانی، ناصر، (۱۳۸۶)، تحلیل راهبردی مسایل امنیتی استان سیستان و بلوچستان، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۹. شیخ زاده، صدیقه، (۱۳۸۵)، بررسی تصویر ذهنی جامعه اهل سنت بلوچ به عنوان حاشیه در چالش با نظام جمهوری اسلامی، پایان نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه تهران.
۲۰. غراب، کمال الدین، (۱۳۶۳)، بلوچستان یادگار مطرود قرون، انتشارات کیهان.
۲۱. قالیباف، محمد باقر، (۱۳۷۵)، بررسی عناصر جغرافیایی در امنیت سیستان و بلوچستان، پایان نامه‌ی کارشناسی ارشد جغرافیایی سیاسی، دانشگاه تهران.
۲۲. کاویانی، مراد، (۱۳۸۹)، ناحیه گرایی در ایران از منظر جغرافیایی سیاسی، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۲۳. مارسدن، بیتتر، (۱۳۷۹)، طالبان، ترجمه: کاظم فیروزمند، چاپ اول، نشر مرکز.
۲۴. ماندل، رابرت، «چهره‌ی متغیر امنیت ملی»، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، ۱۳۷۷.
۲۵. مردن، سیمون، «تقابل فرهنگی در روابط بین الملل اسلام و غرب»، ترجمه احمد علیخانی، تهران: آراین، ۱۳۷۹.
۲۶. میر شکار، قربانعلی، مصاحبه با خبرگذاری ایرنا، ۱۳۸۶.
۲۷. ناصح، ذبیح الله (۱۳۴۴)، بلوچستان، انتشارات ابن سینا.

۲۸. نمک شناس، رضا، شهرک های صنعتی استان سیستان و بلوچستان، مجله اقتصادی، شماره ۲۷ و ۲۸، آذر و دی ۱۳۸۳.

۲۹. هانتر، شیرین، (۱۳۸۰) آینده ی اسلام و غرب، ترجمه: همایون مجد، نشر فروزان ۳۰. مقالات

۳۱. فرانسیس فوکویاما، «بنیادگرایی، زمینه ساز مدرنیسم»، ترجمه فردوس زارع، ماهنامه غرب در آئینه فرهنگ، شماره ۱۳۸۲، ۲۹.

۳۲. حمید احمدی، «جنبش های اسلامی و خشونت در خاورمیانه»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال دوازدهم، شماره ۱، ۱۳۸۴.

۳۳. حافظ نیا، محمدرضا، «تعریفی نو از ژئوپلیتیک»، فصلنامه تحقیقات جغرافیا، سال پانزدهم، شماره ۳ و ۴، ۱۳۷۹.

34. Nasr, Sayed Hossein, "Traditional Islam in the Modern World", New York: Columbia University Press, 1987.

35. UNDP (2003), "Indicators for Monitoring the Millennium Development Goals: Definitions, Rationale, Concepts and Sources".